

سقوط دولت بختیار

مرتضی میرحسینی

عباس قره‌باغی، آخرین رییس ستاد بزرگ ارتشتاران - که بعد از انقلاب از ایران گریخت - می‌گفت در سقوط نظام سلطنتی مقصر اصلی شاپور بختیار بود، چون با تصمیمات شورایی سلطنت همراهی نکرد و مانع بازگشت آیت‌الله به کشور نشد. به نظرش اگر آخرین نخست‌وزیر تصمیمات بهتری می‌گرفت، فرجام نهایی بحران نیز چیز دیگری می‌شد. اما واقعا چنین نبود. دولت بختیار که سال 1357 در چنین روزی سقوط کرد دولتی از پیش بازنده بود. مردم او را نمی‌خواستند و آشکارا در اعتراضاتشان از دولت موقت (به ریاست مهدی بازرگان) حمایت می‌کردند. مساله فراتر از جابه‌جایی دولت و تغییر نخست‌وزیر بود و هرکس دیگری هم جای بختیار می‌نشست نمی‌توانست نقش‌چندان متفاوتی با آنچه او در آن روزها ایفا کرد، ایفا کند. دولت‌های پیش از او نیز یکی پس از دیگری شکست خورده و کنار رفته بودند. نخست‌وزیران قبلی نیز در کوشش برای تضمین بقای حکومت ناکام مانده و فراتر از تفاوت‌هایی که باهم داشتند، در شرایطی تقریبا مشابه یکدیگر مجبور به استعفا شده بودند. بحران فراگیر در کشور جز با تغییر نظام سیاسی فروکش نمی‌کرد و رفتن این و آمدن آن در دولت، تاثیر چندانی در سیر حوادث نمی‌گذاشت. هم شاه و هم امریکایی‌ها - که موثرترین قدرت خارجی در سیاست ایران بودند - این واقعیت را به وضوح می‌دیدند. شاه شورایی سلطنت را تشکیل داد و از ایران رفت. امریکایی‌ها هم در ادامه پشتیبانی از او سست و مردد شدند. دو عامل به تردید امریکایی‌ها دامن زد؛ یکی اینکه دیدند به سبب دودستگی در ارتش و دل‌بستگی بسیاری از سران آن به انقلاب - که قره‌باغی هم در خاطراتش به آن اشاره می‌کند - امکان عملی برای کودتا وجود ندارد. دوم و مهم‌تر اینکه اعتصاب‌های فراگیر کارگران کشور به تعبیر جان فوران (در کتاب «مقاومت شکننده») دولت‌های غربی «خاصه ایالات متحد امریکا را متقاعد کرد که شاه دیگر نمی‌تواند جریان نفت ایران به خارج را تضمین کند تا چه رسد به اینکه بخواهد ایران را به صورت بازار باثبات برای سرمایه‌گذاری غرب درآورد.» البته بختیار تا جایی که زورش می‌رسید، مقاومت کرد. گفت ایران فقط يك دولت دارد، دولت موقت غیرقانونی است و هرکسی که به بی‌نظمی و قانون‌شکنی اصرار

داشته باشد، دستگیر و تیرباران می‌کند. چند روز بعد لحن خود را ملایم‌تر کرد و گفت «اگر آقای بازرگان می‌خواهند وزرایی در کابینه من داشته باشند، حرفی نداریم. اتفاقاً آدم‌های باارزشی هم در اطراف ایشان هستند. اگر ایشان بخواهند راجع به انتخابات آینده قانون اساسی و اینگونه مسائل صحبت کنند، بنده آمادگی دارم. ولی به عنوان اینکه من به نفع ایشان یا هر دولت دیگری استعفا بدهم، این مساله در شرایط کنونی قابل طرح نیست.» اینها را گفت و دودستی به نخست‌وزیری چسبید. اما تداوم اعتراضات و ناآرامی‌ها در روزهای بعدی و سپس اعلام بیطرفی ارتش کار را یکسره کرد. مجبور به فرار از کشور شد و دشمنی با انقلاب را بیرون مرزهای کشور ادامه داد. می‌دانیم او در خصومت با انقلاب و نظام جدید ایران تا آنجا پیش رفت که از تجاوز نظامی بعثی‌ها به کشور ما حمایت کرد. هرچند پای صحبت‌هایش که می‌نشستی می‌گفت: «هیچ‌کس به اندازه من حس وطن‌پرستی ندارد» و دیگران همه «منافع و غرض خودشان را بالاتر از منافع مملکتشان می‌دانند.»

منبع: روزنامه اعتماد 21 بهمن 1400 خورشیدی